

مشروعیت و مقبولیت حکومت (۱) و (۲)

گفت‌وگو با: آیت‌الله بیات زنجانی

اعتماد، ش ۲۰۳۹ و ۲۰۴۰، ۸ و ۹/۶/۱۳۸۸



چکیده: در این گفت‌وگو آقای بیات با ارائه بحث مشروعیت و مقبولیت حکومت، این دو مفهوم را یکی گرفته است و با وجود اینکه مشروعیت را به این سؤال جدی برمی‌گرداند که کدام حکومت، تصدیقش و دخالتش در امور صحیح است و کدام حکومت تصدی و دخالتش صحیح نیست و به عبارت دیگر چرا مردم باید از حاکم و حکومت تبعیت کنند؟ ایشان مشروعیت را با قانونی بودن به یک معنا دانسته است و این سؤال در واقع برگشت داده شده است به رابطه حکومت و مردم و ایشان تصریح می‌کنند به اینکه «اصل مشروعیت نظام با مردم است» و در ادامه اظهار می‌دارند که در «عصر غیبت ما انتصاب نداریم، و در عصر غیبت هیچ فقیهی ادعا نکرده است که فرد واجد شرایط (فقیه) از طرف خدا منصوب برای حاکمیت است».

○ در ابتدا می‌خواستیم در خصوص بحث مقبولیت و مشروعیت یک حکومت دینی توضیح دهید و دیدگاه شما را بدانیم.

● برای روشن شدن این قضیه ناچار هستیم به چند نکته اشاره کنیم. یک نکته این است که اصلاً بحث مقبولیت و مشروعیت چرا در اندیشه‌های سیاسی مطرح شده است؟ به عبارت دیگر نظریه‌های سیاسی و حتی نظریه‌های فلسفی، عمدتاً در جایی مطرح است که یک سلسله سئوالاتی بوده که این سئوالات دغدغه‌هایی را در ذهن ایجاد کرده است.

برای اینکه این دغدغه‌ها رفع شود، صاحب‌نظران آمدند جواب‌هایی مطرح کردند که این جواب‌ها در قالب نظریه‌های فلسفی یا به عنوان نظریه سیاسی، کلامی و عقیدتی مطرح شده

است، بنابراین داستان مشروعیت یا مقبولیت یا مرز بین این دو، تلازم بین این دو یا تخالف این دو، اینها بخش‌هایی است که به طور جدی باید مطرح شود. به اعتقاد من خود این سؤال نیز از یک سؤال جدی‌تری که در اندیشه سیاسی مطرح است به وجود آمده است و آن این است که کدام حکومت روی کار آمدنش، تصدیق و دخالت‌اش در امور صحیح است و کدام حکومت تصدیق و دخالت‌اش صحیح نیست و به عبارت دیگر چرا مردم باید از حاکم و حکومت تبعیت کنند؟ چون معنای اطاعت و تبعیت عبارت است از این که به عنوان مثال از اراده دیگری به نوعی پیروی کند و فرمان یک فرمانروا را به گردن بگیرد. این از نظر حقوقی جای سؤال دارد، به همین دلیل گفته‌اند هر حکومتی که مشروع باشد، طبعاً اطاعت از او لازم است و هر حکومتی مشروع نشد، تبعیت از او لازم نیست. به همین دلیل بعضاً می‌گویند فلان حکومت گرفتار بحران است. طبعاً رابطه حاکم و مردم را رابطه مطیع و مطاع، رابطه فرمانبر و فرمانده می‌گویند. در این جا برای لزوم اطاعت فرمانبر از فرمانده، توجیه و مبنای حقوقی نیاز است که از آن به مشروعیت تعبیر می‌کنند. مشروعیت به این معنا مساوی است با قانونی بودن. مشروعیت یک حکومت، اطاعت را پشت سرش دارد. به همین دلیل هر حکومتی که نامشروع شد یا حکومتی که آدم در مشروعیت و نامشروعیت‌اش شک پیدا کرد، طبیعی است که از نظر حقوقی، اطاعتی را پشت سرش ندارد و نتیجتاً مردم حق دارند در آن موقع راجع به اصل آن حرف بزنند، از آن سرپیچی کنند و آن را نقد کنند.

یکی از خصوصیات حکومت دینی با در نظر گرفتن تعریف این افراد عبارت است از اینکه حاکمش را خدا معین کند. مردم باید بروند آنچه خدا معین کرده را بگردند و پیدا کنند. بنابراین در عصر پیامبر ﷺ، پیامبر ﷺ بود، در عصر اهل بیت علیهم‌السلام، اهل بیت علیهم‌السلام بودند، در عصر غیبت هم فقیه واجدالشرايط. پس حکومت دینی در نگاه آنان یعنی چه؟ یعنی حکومتی که حاکمش از طرف خدا برای فرماندهی آنها نصب شده، مردم باید بروند و بگردند آن را پیدا کنند و در حقیقت مردم مأمور هستند، او را قبول کرده و نسبت به او ایمان بیاورند. که ایمان هم همان یعنی قبول داشتن است و معنای مقبولیت یعنی ایمان و اعتقاد به او پیدا کردن. پس لازمه حکومت دینی اولاً منصوب بودن حاکم است. ثانیاً تکلیف مردم و ایمان و قبول کردن حاکم. یعنی از ناحیه فقها عرضه کردن خود و از ناحیه مردم وظیفه و تکلیف پذیرفتن است، اینجاست که بعضی‌ها که این حرف‌ها را گفتند این‌گونه مطرح کردند که وظیفه آقایان این است که خودشان بگویند ما آمادگی داریم ما هم قطعاً باید شما را بپذیریم. روی همین تحلیل به دست می‌آید که مقبولیت از آن مردم و مشروعیت هم از آن خداست.

پس فرق بین مقبولیت و مشروعیت در جایی است که ما مشروعیت را به معنای دینی بودن و دینی بودن را به این معنا در نظر می‌گیریم که حاکم منصوب از طرف خدا است.

○ واقعاً چنین دیدگاهی درست است؟

● من هر دو اینها را عرض می‌کنم تا ببینید ایرادهایی که ما بر این تئوری و نظریه وارد می‌دانیم یکی، دو تا نیست. یکی از ایرادها عبارت است از اینکه این معنا درباره پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ رسول خدا ﷺ اگر درست باشد، در عصر غیبت اصلاً درست نیست. در عصر غیبت ما انتصاب نداریم، در عصر غیبت هیچ فقیهی ادعا نکرده است که فرد واجد شرایط (فقیه) از طرف خدا برای حاکمیت منصوب است.

○ عصر غیبت هم همین طور است؟

● ما معیناً روی کسی نصب نداریم و اگر فقها هم ادعا کرده‌اند، ادعایشان نصب خاص نیست، نصب عام است. نصب عام یعنی چه؟ اصطلاحات فقها این است که می‌گویند نصب عنوان است، ما یک عنوان داریم یک معنون، یک عنوان مجتهد داریم و کلمه شیخ مرتضی انصاری معنون است، کلمه مجتهد عنوان است. شیخ مفید معنون است، کلمه فقیه عنوان است. در عصر غیبت اگر هم آقایان ادعا کردند نصب است، نصب عنوان است. عنوان یعنی چه؟ یعنی ائمه ﷺ آمدند برای مردم یک ضابطه گفته‌اند. آمدند یک قاعده گفته‌اند. فرمودند بعد از ما شما به چه کسی مراجعه کنید؟ به فقیهانی که چنین شرایط و خصوصیتی را دارند. این شبیه آن حرفی است که افلاطون در نظام حکومتی خود دارد. افلاطون به فیلسوف شاه معتقد بود. او شاه را منصوب می‌دانست؟ نه، اما معتقد بود که حکومت، فن است، حکومت تخصص می‌خواهد.

من سؤالم از این آقایان این است، اینکه آقایان گفتند نصب، نصب هم که گفتند عام و عنوان است که طبیعتاً لوازمی دارد، نصب کلی است، نصب عنوان است یا نصب شخص؟ طبیعتاً نصب شخص در دوره غیبت معنا ندارد و به همین دلیل است که هیچ فقیهی نگفته است. نصب عنوان است. به همین دلیل ما در قانون اساسی آمدیم خبرگان را مطرح کردیم؟ چرا برای اینکه ما بحث ولایت فقیه را یک امر تخصصی می‌دانیم.

در عصر غیبت چنین چیزی امکان ندارد، اگر هم گفته شده است، نصب عام است. نصب عام معنایش عبارت است از اینکه نصب عنوان است، عنوان معنایش این است که یک ضابطه است و گفته‌اند که این خصایص را کسی داشته باشد، آن فرد صلاحیت این کار را دارد.

○ در حال حاضر برخی خواص و علمای حوزه، حکومت اسلامی را امری ماورایی و خدایی می‌دانند، به نظر شما حکومت در یک جامعه دنیوی امری ماورایی است یا بشری؟

● متأسفانه آقایان نتوانستند بفهمند حکومت، یک امر ماورایی نیست. حکومت، امر خدایی نیست. حکومت، امر بشری است. حکومت، جزء بحث‌های سیاسی است. فلسفه سیاسی جزء فلسفه‌های عملی است. جزء علوم ساخته شده توسط بشر است. خداوند عالم سیستم خاص حکومتی توسط جبرئیل به پیامبر ﷺ نازل نکرده است. آقایان بین امامت و بین ولایت به معنای حکومت، خلط کردند. پیامبر ﷺ پیامبر است. چه مردم رأی دهند و چه مردم رأی ندهند. نبوت پیامبر یک امر اجتماعی نیست و انتخابی نیست، انتصابی است. امامت هم از همین قبیل است. امامت علی ﷺ یک امر ماورایی است، یک امر خدایی است. همین طور که در داستان حضرت ابراهیم ﷺ داریم؛ اما خلافت علی ﷺ به معنای حاکمیت سیاسی علی ﷺ است. نه تنها حاکمیت سیاسی علی ﷺ بلکه حاکمیت سیاسی رسول اکرم ﷺ، این یک امر عقلایی است. به همین دلیل امیرالمؤمنین ﷺ چه مردم با او بیعت کنند چه بیعت نکنند در امامتش شکی نیست، اما اگر مردم با امیرالمؤمنین ﷺ بیعت کردند خلیفه و رهبر سیاسی مسلمین می‌شود و این ولایت و حکومتش به معنای ولایت اعتباری، به معنای حاکمیت سیاسی تحقق پیدا می‌کند.

○ مسئله فصل الخطاب بودن نظر ولی فقیه در جامعه دینی چه می‌شود؟

● فصل الخطاب در رابطه با شخص زهبری، خیرگان زهبری است و نکته مهم اینکه فصل الخطاب در ارتباط با اصل نظام و تغییر و تثبیت آن با ملت است.

● اشاره

ابوالحسن بکتاش

در این گفت‌وگو تحت عنوان مشروعیت و مقبولیت حکومت نکاتی مطرح شده است که محل تأمل و دقت نظر است و در ذیل به آنها اشاره‌ای می‌شود:

۱. درباره مشروعیت و مقبولیت حکومت باید گفت در این جا مشروعیت از نگاه فلسفه سیاسی با مشروعیت از نگاه جامعه‌شناسی سیاسی خلط شده است و علاوه بر آن مبانی حکومتی که حکومت‌های سکولار و یا لیبرال دموکراسی دارند با مبانی حکومتی که در اندیشه سیاسی اسلام متفاوت است و این تفاوت مبانی دو رویکرد متفاوتی را از مشروعیت ارائه نموده است و اساساً این تفاوت به تفاوت لفظی مشروعیت و مقبولیت بر نمی‌گردد، که با ساده‌سازی بحث درصدد خفیف شمردن نظریات صاحبان اندیشه و

اهل نظر باشیم؛ یعنی باید دانست که در مباحث جامعه‌شناسی سخن از چرایی رویکردها و گرایش‌ها در جامعه به میان نمی‌آید، بنه در جامعه‌شناسی سخن از آن چه هست و یا توصیف و تحلیل هست‌ها یا واقعیت‌های جامعه مطرح می‌شود و اگر سخن از رابطه مردم با حکومت و حاکمان در جامعه‌شناسی مطرح می‌شود، در آن جا مقبولیت مطرح می‌شود؛ یعنی آن چه هست، حکومت و حاکمان مقبولیت دارند یا ندارند یعنی توصیف و تحلیل واقعیت‌های موجود یعنی چگونگی واقعیت موجود درباره رابطه مردم و حکومت را بیان می‌کند. اما در رویکرد و فلسفه سیاسی، درباره رابطه مردم و حکومت و حاکمان از چرایی این رابطه سخن گفته می‌شود.

۲. همان‌طوری که اشاره کردیم، مقبولیت حکومت در حوزه مطالعاتی جامعه‌شناسی سیاسی مطرح می‌شود و این مفهوم مقبولیت در باب رابطه مردم و حکومت که در جامعه‌شناسی سیاسی به آن پرداخته می‌شود، پاسخ این سؤال نیست که کدام حکومت تصدی و دخالتش در امور صحیح است و کدام صحیح نیست و به عبارتی در این حوزه مطالعاتی پاسخ این سؤال داده نمی‌شود که چرا مردم باید از حکومت یا این حکومت تبعیت کنند بلکه پاسخ این سؤال که مسئله مشروعیت حکومت است، در حوزه فلسفه سیاسی مطرح می‌شود.

این سؤالات به خاستگاه و مبانی حکومت‌ها برمی‌گردد. اینکه چرا این حاکم و حکومت، حق حکومت و فرمانروایی را دارد؛ اینکه چرا مردم باید از حکومت و حاکمی یا از قانونی اطاعت و فرمانبرداری کنند ربطی به مقبولیت ندارد، چون ممکن است حکومتی با تقلب و غلبه و زور سر کار آید و حکومت نماید و در رفاه و امنیت جامعه کارآمد باشد و برای این مقبولیت داشته باشد، اما آیا حق فرمانروایی و حکومت را دارد، یعنی مشروعیت دارد این مسئله دیگری است. بدین ترتیب حق فرمانروایی و حکومت و لزوم اطاعت به معنای مقبولیت نیست. البته در نظام‌های لیبرال دموکراسی از لحاظ فلسفه سیاسی مبنای مشروعیت حکومت همان قرارداد اجتماعی و رضایت عامه است. و ممکن است مقبولیت مردم معیار مشروعیت آن حکومت‌های لیبرال دموکراسی باشد و هر حکومتی که مقبولیت مردمی دارد را مشروع بدانند، اما این طور نیست که مفهوم مشروعیت همان مقبولیت مردمی است هر چند مشروعیت حکومت در حکومت‌های لیبرال دموکراسی برآمده از مقبولیت مردمی است، ولی این دو مفهوم یکی نیست و نباید خلط شود؛ یعنی در حکومت‌های لیبرال دموکراسی مقبولیت مردمی عامل مشروعیت حکومت از نگاه آنان می‌باشد و مشروعیت حکومت همان چیزی است که در فلسفه سیاسی مطرح می‌شود که همان حق حکومت و حکمرانی و سؤال درباره آن می‌باشد. حالا اگر حکومت‌های لیبرال دموکراسی معیار حق حکومت و حکمرانی را و یا قانون را مقبولیت مردمی تلقی کرده‌اند، معنایش این نیست که مشروعیت همان مقبولیت است، لاقلاً باید گفت این اتحاد مفهومی در

تلقى آنها با توجه به معیار مشروعیت حکومت در مبانی حکومتی لیبرال دموکراسی به وجود آمده است و به لحاظ تفاوت مبنای و خاستگاه نظری حکومت‌ها نمی‌توان این تلقی را به دیگر حکومت‌ها سرایت داد.

۳. در اندیشه و فلسفه سیاسی اسلام وقتی سخن از چرایی اطاعت از حاکم بر حکومت و یا حق حکمرانی و فرمانروایی مطرح می‌شود، سخن از مقبولیت و رضایت مردم به میان نمی‌آید و برای اندیشمندان مسلمان که بر طبق اصول و قواعد دینی سخن می‌گویند، معیار مشروعیت حکومت مقبولیت و رضایت عامه نیست و پاسخ به پرسش از چرایی اطاعت از حکومت و یا حاکمی، مقبولیت و رضایت عامه نخواهد بود، چون اندیشمندان مسلمان به آیاتی چون «ان الحكم الا لله»^۱ و «فاحکم بینهم بما انزل الله»^۲ معتقد و ملتزم است و معیار آن در پذیرش قانون و یا اطاعت از قانون و یا حکومت مقبولیت مردمی نمی‌باشد. در جامعه دینی وقتی از قانونی بودن یک حاکم و حکومت سخنی به میان می‌آید، پیش از آن، سؤال درباره منشأ و خاستگاه این قانون و منشأ حاکمیت این قانون مطرح می‌شود. یعنی این قانون از کجا آمده است و با مقبولیت مردمی و رضایت عامه، قانونی مشروعیت پیدا نمی‌کند، چون مشروعیت قانون به این سؤال برمی‌گردد که چرا و به چه حقی این قانون باید حاکم باشد و اساساً چه کسی حق قانون‌گذاری را دارد و این امر با توجه به مبانی جامعه دینی به مقبولیت و رضایت عامه مردم بر نمی‌گردد.

مگر قرآن نمی‌فرماید «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»^۳ درباره اطاعت از قانون الهی و دینی وقتی اختیاری نیست، چگونه می‌تواند مقبولیت و رضایت عامه مردم، ملاک مشروعیت و یا معیار صحت و برحق بودن قانون باشد.

۴. در برخی از سخنان گفته شد: «متأسفانه آقایان نتوانستند بفهمند حکومت، یک امر ماورایی نیست، حکومت امر خدایی نیست، حکومت امر بشری است، حکومت، جزء مباحث و بحث‌های سیاسی است و فلسفه سیاسی جزء فلسفه‌های عملی است. جزء علوم ساخته شده توسط بشر است.»

باید گفت به فرض که حکومت و مطالعات درباره آن مربوط به حکمت عملی است، اما می‌توان گفت هر آن چه که مربوط به حکمت عملی است، دیگر دینی نیست مگر اخلاق مربوط به حوزه حکمت عملی نیست. حال از لوازم آن این است که بگوییم دین متکفل اخلاق نیست و باید‌ها و نباید‌های اخلاقی، دینی نیستند. درست است که در منطق علم درباره دانایی‌ها بین حکمت نظری و حکمت عملی تفکیکی صورت گرفته است و مباحث خداشناسی و الاهیات و... به حکمت نظری تعلق گرفته است و اخلاق و سیاست و حتی فقه

۳. احزاب (۳۳)، ۳۶.

۲. مائده (۵)، ۴۸.

۱. یوسف (۱۲)، ۶۷.

در حوزه حکمت عملی قرار داده شده است، اما این مستلزم آن نیست که از حوزه دین خارج باشد، چون این تفکیک می‌خواهد مباحث نظری و شناختی را مربوط به حوزه حکمت نظری بداند و مباحث عملی و به عبارتی باید و نبایدها، در حوزه حکمت عملی قرار گیرد و این تفکیک این را نمی‌رساند که حکمت عملی از حوزه دین خارج است.

اینکه ولایت از امور اعتباری دانسته شود و آن را مربوط به حکمت عملی بدانیم، موجب نمی‌شود که ولایت از حوزه دین خارج گردد؛ چون باید و نبایدهای دین هم از امور اعتباری هستند و هر امر اعتباری غیر دینی و بشری نیست و آن امور اعتباری که از وحی سرچشمه گرفته‌اند، امور اعتباری بشری به حساب نمی‌آیند.

اگر ولایت سیاسی امر دینی نبود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره حق امامت و خلافت مطالبه‌ای نداشت و به حدیث غدیر استناد نمی‌کرد. امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «خدای تبارک و تعالی این حکومت را و این سیاست را امر کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله به حضرت امیر علیه السلام و اگذار کنند» و هم چنین فرمودند: «حکومت را خدا جعل کرده است برای حضرت امیر علیه السلام و این حکومت یعنی سیاست یعنی عجین با سیاست. این سیاست و این حکومتی که عجین با سیاست است، در روز عید غدیر برای حضرت امیر علیه السلام ثابت شد»^۱ از این رهنمودهای الهام‌بخش امام علیه السلام کاملاً روشن است که ولایت، امر اعتباری بشری نیست و ما نمی‌توانیم ولایت سیاسی و حکومت را از امر دینی خارج کنیم و امام خمینی علیه السلام هم که جمهوری اسلامی را به ملت ایران ارائه کرد در پاسخ به خبرنگار فرانسوی فرمودند: «جمهوری به همان معنایی است که همه جا جمهوری است، لکن این جمهوری بر یک قانون اساسی متکی است که قانون اسلام می‌باشد»^۲ چون ایشان همچنین در مصاحبه‌ی المستقبل می‌فرماید: «حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت می‌باشد»^۳ بنابراین امام خمینی علیه السلام با پیشنهاد جمهوری اسلامی نمی‌خواهد بگویند که این حکومت مثل دیگر حکومت‌ها، حکومتی بشری است و حکومت دینی نیست و یا سیستم حکومت جمهوری اسلامی، سیستم و یا ساز و کار دینی ندارد و بر اساس عرف و آن چه مقبول مردم است اداره می‌شود و به طور مسلم، نظر امام این گونه نیست، چون امام خمینی علیه السلام در کتاب ولایت فقیه با این نوع جمهوری مخالف است و می‌فرماید: فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های «مشروطه سلطنتی» و «جمهوری» در همین است: در اینکه نمایندگان مردم یا شاه، در این گونه رژیم‌ها به قانون‌گذاری می‌پردازند، در صورتی که... هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت.^۴

۱. صحیفه نور، جلد ۲۰، صص ۲۷-۳۰.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۴۵.

۳. همان، ج ۳، ص ۲۷.

۴. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۳۳.

۵. موضوع دیگری که در راستای خلط مفهوم مشروعیت و مقبولیت حکومت مطرح گردیده است، مربوط به اظهارات و ایراداتی است که به نظریه نصب ولی فقیه شده است. یعنی ادعا شده است که «در عصر غیبت ما انتخاب نداریم، در عصر غیبت هیچ فقیهی ادعا نکرده است که فرد واجد شرایط (فقیه) از طرف خدا منصوب است برای حاکمیت» و در ادامه آمده است که «در عصر غیبت اگر هم آقایان ادعا کردند نصب است، نصب عنوان است، یعنی ائمه علیهم السلام آمدند برای مردم یک ضابطه گفته‌اند» و اینکه آقایان گفتند نصب، نصب هم که گفتند عام و عنوان است، نصب کلی است، نصب عنوان است... طبیعتاً نصب شخص در دوره غیبت معنا ندارد.» البته ایشان بعد از بیان این مطالب، بدون ارائه سند، جملاتی رایج امام علیه السلام منتسب کرده و نقل قول می‌کنند که «شما فکر نکنید ولایت فقیه یک ولایت و منصب خدایی است چه کسی می‌گوید ولایت فقیه یک منصب خدایی است».

با این حال برای روشن شدن موضوع و نظر واقعی امام علیه السلام پسندیده است فرمایشات امام علیه السلام را مبنی بر اینکه فقیه منصوب از ناحیه خداوند است با ذکر سند نقل نماییم. امام خمینی علیه السلام در کتاب شریف ولایت فقیه ص ۴۲ می‌فرمایند: «لازم است که فقها... نظام حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد واجب عینی است و گرنه واجب کفایی است، در صورتی هم که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمی‌شود؛ زیرا از جانب خدا منصوب‌اند».

با این نقل قول از امام علیه السلام، مغایرت ادعاهای مطرح شده با نظریات امام خمینی علیه السلام کاملاً واضح است، لکن در خصوص اینکه نصب، نصب عام و عنوان است و نصب کلی است و اینکه نصب شخص در دوره غیبت معنا ندارد، باید بگوییم فقهای که معتقد هستند که در دوره غیبت، فقیه منصوب از ناحیه خداست، در واقع آنان معتقدند که انتصاب فقیه برای ولایت در عصر غیبت، از طریق نصب عام است، ولی نه اینکه این نصب کلی است یا ارائه و تعیین ضابطه از ناحیه معصوم است یا نصب عنوان است. همان‌گونه که فقیه فرزانه حضرت آیت‌الله جوادی آملی که از صاحبان نظریه نصب ولی فقیه هستند، می‌فرمایند «انتصاب الهی نه به نصب یک فرد واحد است و نه به نصب مجموع من حیث المجموع، بلکه به نصب جمیع (افراد) است؛ به این صورت که همه فقهای جامع شرایط منصوب به ولایت هستند و لذا عهده‌داری این منصب بر آنها واجب است. لکن به نحو واجب کفایی و هر گاه یکی از آنان به این امر مبادرت ورزید، تکلیف از دیگران ساقط است... نظیر ولایت در قضاوت (که) در صورت تعدد مجتهدان در یک شهر، همه آنان بنا بر نصب، واجد سمت قضا می‌باشند (نه عنوان) ولی اگر ارباب رجوع به یکی از آنان مراجعه نماید، تکلیف از دیگران ساقط می‌شود»^۱ بنابراین ما از جمله امام صادق علیه السلام که فرمودند: «فَاتَى قَدْ جَعَلْتَهُ

۱. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ص ۱۸۷.

عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»^۱ متوجه می‌شویم که ولی فقیه منصوب می‌باشد، اما نه به‌طور عام استخراقی یا کلی، بلکه این نصب، نصب عام بدلی است و فقها از ناحیه معصوم به صورت لا علی التعین نصب شده‌اند که با امکان و شرایطی که برای هر یک فراهم می‌شود، به نحو و جوب کفایی باید آن را عهده‌دار شوند و با فراهم شدن شرایط و امکان اعمال ولایت برای شخص فقیه، این ولایت متعین شده است.

۶. نکته دیگری هم در این جا باید به عنوان سخن پایانی اضافه نماییم این است که ولی فقیه بر تمام افراد حتی بر فقهای دیگر ولایت دارد و اگر اختیارات ولی فقیه به حدی است که ادعا شده است یعنی هیچ فقیهی بر فقهای دیگر ولایت نداشته باشد، به عبارتی موجب اختلال نظام بوده و ممکن است هرج و مرج را به دنبال داشته باشد و برای همین مقبول نیست که بگوییم «ولی فقیه ولایت بر فقهای دیگر ندارد و هیچ فقیهی حق ندارد از فقیه دیگر تبعیت کند» چون این کلام با فرمایشات امام صادق علیه السلام متعارض است، آن جایی که می‌فرماید:

«فاذا حکم بحکمننا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله وعلینا رد و الراد علینا الراد علی الله و هو علی حد الشریک بالله»^۲.

و همچنین برخلاف نقل قول و بدون سند از امام راحل می‌باشد، چون امام خمینی علیه السلام در کتاب البیع می‌فرماید: «فان وفق احدهم (الفقهاء العدول) لتشکیل الحكومة یجب علی غیره الاتباع؛ بر غیر شخص فقیه، عادلی که حکومت تشکیل شده تبعیت واجب است».

همچنین می‌فرماید: «در صورتی که فقیهی در امری اعمال ولایت نماید، دیگر فقیهان نمی‌توانند در آن امر دخالت نموده و برای او مزاحمت ایجاد نمایند»^۳ یعنی در اوامر و احکام حکومتی و دیگر امور ولایی باید از ولی فقیه منصوب تبعیت نمایند و الا برخلاف مبنای فقهی خود عمل کرده‌اند.

۳. امام خمینی، البیع، ج ۲، ص ۵۱۹.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷. ۲. همان.